

کتاب "سیمای دو زن" سعیدی سیرجانی

(بمناسبت سالگرد قتل استاد سعیدی سیرجانی)

مهتاب از تبریز

مقاله زیر مناسبتش سالگرد قتل استاد سعیدی سیرجانی در ۶ آذر ۱۳۷۲

به دست تاریخ ذهنان حاکم بر کشورمان هست، نویسنده روشنفکری که در آگاهی مردم خود از هیچ داغ و درفش نهراسید.

مقاله توسط نویسنده خوش ذوق آقای هوشنگ گلاب دژ برای معرفی افکار زنده یاد سعیدی سیرجانی تهیه شده و در آن با معرفی کتاب "سیمای دو زن"، تالیف سیرجانی، افکار روشن و متکی بر حقوق انسانی ایشان به تصویر کشیده است.

سیرجانی در این کتاب با سیری در تاریخ ادبیات ایران با مقایسه ماجرای عشقی " خسرو و شیرین" و " لیلی و مجنون"، شخصیت‌های داستانها و فرهنگ حاکم در زمان وقوع ماجرا، و ستمهای روا داشته بر زنان را در یک مقایسه جالب تبیینی و..... به تصویر می‌کشد، و خواننده را به تفکر وامیدارد از بابت اینکه در زمان حاضر نیز به استناد فرهنگ تحمیلی مذهب‌یون قشری و انحصارطلب، همان بر دختر و زن ایرانی می‌رود که به زمان لیلی و مجنون قصه ما رفته است.... باری در آستانه سالگرد آن روانشاد هستیم و مقاله حاضر بیانگر سیمای زنان و دختران زمان ما نیز میتواند باشد.

=====

زَن ،

از نگاه سعیدی سیرجانی

گذاری در کتاب : سیمای دو زن ،

نوشته ی تحقیقی ، تحلیلی سعیدی سیرجانی

**

” .. آدمی زاده ام ، آزاده ام و دلیلش هم تقدیم همین نامه که حکم فرمان آتش است و نوشیدن جام شوکران . بگذارید آیندگان بدانند که در سرزمین بلا خیز ایران هم بودند مردمی که دلیرانه از جان گذشتند و مردانه به استقبال مرگ رفتند . با تقدیم احترام سعیدی سیرجانی“ [از نامه ی سرگشاده ی سعیدی سیرجانی به خامنه ای]

*

” اگر رژیم جمهوری اسلامی را تأیید کردی ؛ تو مسلمونی، معتقدی، مُتدینتی . اگر يك كلمه باب میل شونو نگفتی، یا کافری، یا مُرتدی، یا عامل صهیونیسمی، یا عامل سیا هستی ، یا عامل امپریالیسمی؛ که من هر پنج تاش هستم . یادتان باشه .. “ [سعیدی سیرجانی ، در يك گفتگوی پیش از دستگیری و مرگ]

*

” من روزی که داشتند علیه من توی خیابانها تظاهرات می کردند پرچم برداشته بودند. بنده شده بودم کی بود اون؟ سلمان رشدی ثانی ... در خونه م هم باز گذاشتم. توی حیاط هم خوابیدم . تابستون بود. گفتم هر کی می خواد منو بکُشه بیاد بکُشه . بگذار این قطره ی خون در راه ایران ریخته بشه تا ببینیم آینده چه می شه؟ “

[گفتگوی پیش از دستگیری و مرگ]

[هر سه نقل قول بالا، برگرفته شده از فیلم مُستند: ” موج و آرامش “ ،

کار با ارزش آقای « رضا علامه زاده » ، می باشد.

**

چرا به قتل رساندن سعیدی سیرجانی ،

بازتاب وسیعی نیافت ؟

قتل سبّعانه ی سعیدی سیرجانی، در یک مقطع مهم تاریخی میهنمان روی می داد. اما این رخداد، آن واکنش و عکس العملی که رخدادهای مشابه ی آن امروز بر می انگیزاند، را در پی نداشت، چرا؟ پاسخ این پرسش؛ را باید در مکانیسم مناسبات میان مردم و حاکمین و شرایط و اوضاع و احوال جامعه ی ما در آن مقطع ، جستجو کرد.

مردم میهن ما؛ از زمان به قدرت رسیدن ملّایان تا به امروز، سه مرحله ی مشخص و متمایز را در رابطه با حاکمان، از سر گذرانده اند: (۱) مرحله ی باور به ملّاه و تأیید آنها به دلیل «کاریزما» ی خمینی، که با موج وسیعی از تبلیغات عوامفریبانه همراه بوده است ؛ (۲) مرحله ی سرخوردگی و بی تفاوتی، پس از خیزش و شورش در چند شهر اشیراز، مشهد، قزوین و ... و سرکوب خونین آنها، به دنبال فروکش کردن تب هیاهوها و جنجال آفرینی های خمینی و شرکا در رابطه با گروگانگیری و جنگ ۸ ساله با عراق ؛ که رژیم از این دو عامل، برای شانه خالی کردن از پاسخ گوئی به خواست ها و مطالبات حق طلبانه ی مردم و نیز حذف و طرد مخالفان خود در درون و بیرون حاکمیت، سود جست ؛ و (۳) مرحله ی آغاز مخالفت علنی و مبارزه ی آشکار برای احیا و باز پس ستانی حقوق پایمال شده ی خود. سعیدی سیرجانی، در انتهای مرحله ی دوم و آغاز مرحله ی سوم، به قتل رسانده شد.

به طور دقیق تر؛ به قتل رساندن سعیدی سیرجانی، در برزخ میان دو دوره ترورهای سیستماتیک : (۱) برون مرزی و ترور فعالان اپوزیسیون خارج کشور؛ و (۲) درون مرزی و ترور فعالان اپوزیسیون داخل و هنرمندان و نویسندگان سرکش؛ صورت گرفت . این دو دسته ترور، بطور سیستماتیک و برنامه ریزی شده به مرحله ی اجرا در آمد.

ترورهای گروه اول [برون مرزی]، پس از سر کشیدن جام زهر از سوی رهبر و تن دادن به آتش بس با عراق و به دنبال و به موازات کشتار فجیع دسته جمعی زندانیان سیاسی [سالهای ۶۷-۶۸]، در سال ۱۳۶۷ آغاز و با شدت و حدت تا سال ۱۳۷۲ (و به صورت پراکنده و نامنظم تا سال ۱۳۷۵)، ادامه می یابد. ترورهای گروه دوم [درون مرزی]، از

سال ۱۳۷۵ آغاز و تا سال ۱۳۷۷ [که دستِ واواک و باند آدمکشِ سعیدِ امامی در جریان ترورِ زنده یادان پروانه و داریوش فروهر، رو می شود]، ادامه می یابد..

سعیدی سیرجانی، در روز ۲۳ اسفند ۱۳۷۲ در تهران دستگیر و در روز ۶ آذر ۱۳۷۳ به قتل می رسد. اتهامِ اولیه او : " داشتن موادِ مُخدر و مشروب الکلی و ویدیوی مُستهجن " ، بود. سپس، ۵ اتهام "سیاسی و اخلاقی" زیر به او نسبت داده شد : " دریافتِ مبلغِ هنگفتی از عواملِ ضد انقلاب در اروپا و آمریکا، عضویت در یک شبکه ی قاچاق موادِ مُخدر، لواط ، تهیه ی مشروبات الکلی در خانه خود و فروش و مصرف آن ، و همکاری با افسرانی که در دوره شاه عضو ساواک بودند. " . و نهایتاً، " شرکت در کودتای ناموفقِ نوژه " هم به لیستِ اتهاماتِ فوق، افزوده شد.

روشن است که سعیدی سیرجانی را آدم کُشان جمهوری اسلامی در " وزارت اطلاعات و امنیت کشور" (واواک)، کُشتند؛ چیزی که در پی از پرده برون افتادنِ رازِ " قتل های زنجیره ای" ، آشکار شد. اما، واواک در آن زمان مدعی شد که او خود مُرده است . یک روزنامه ی وابسته به باندهای تروریستِ حاکم، نیز نوشت : " سعیدی سیرجانی در اسفند ۷۲ به جرم حمل موادِ مخدر، در تهران دستگیر شد و چند ماه بعد درگذشت . وی در یکی از مصاحبه ها اعتراف کرده بود که ۲۰ هزار دلار از طریق سازمان سیا برای انتشار کتابهای خود دریافت کرده است." ؛ در حالیکه امروز چگونگی کُشته شدن او به دست " سعید امامی" ، کاملاً بر ملا شده است.

قتل سعیدی سیرجانی، گونه ی تازه ای از ترور و کُشتن مخالفان به دست رژیم جمهوری اسلامی بود؛ و به همین دلیل هم، تا مدتها در پرده ی ابهام قرار گرفت. حتا ترورهای بعدی، یعنی ترور دکتر مجید شریف، دکتر احمد تفضلی، احمد میرعلائی، دکتر غفار حسینی، ابراهیم زال زاده و مانند اینها، چون با مهارت و برنامه ریزی موزیانه و زیرکانه طراحی و به مرحله ی اجرا در آمد؛ اتفاقی و ناشی از تصادفات و حوادث ، اعلام گردید تا کسی به رژیم و آدم کُشان آن گمان بد نبرد. در چنین جوی بود که انسان فرهیخته و سرفرازی چون سعیدی سیرجانی به دست دشمنان مردم، دشمنان روشنی و دانش، از پای در آمد؛ بی آنکه قتل او، بازتابی وسیع در جامعه داشته و اعتراض همگانی را بر آنکیزد.

آنچه که بر سعیدی سیرجانی و دیگر قربانیان دور جدید قتل های زنجیره ای آمد،

ماهیت پلید و دد منش زمام داران تر دامن حکومتِ الله را بیش از پیش برای مردم ما فاش و بر ملا نمود. پس از این بود که حيله گران دین پیشه ، از بکاربرد حقه هائی که در گذشته برای خاک پاشیدن به چشم مردم و فریب آنها سود می بُردند؛ محروم و ناتوان گشتند. به یاد داریم، ترفندی که در رابطه با سعیدی سیرجانی بکار برده شد؛ زمانی که بر ضدِ علی افشاری، عزتِ الله سبحانه و سیامک پور زند، و .. بکار برده شد، قادر به فریب کسی نشد و در آن ، به ضدِ خودش تبدیل گردید. بیچاره مُلایان، که این سلاح را (به دلیل نا کارا بودن آن) روی کسان دیگری که توی نوبت گذاشته بودند، نیز نمی توانند آزمایش کنند.. طبعاً این نامردمان، برای دوام و بقای خود از شیوه ها و شگردهای تازه ای که برای بسیاری از مردم ناشناخته است؛ سود خواهند بُرد. بی دلیل نیست که موج تازه ی اعدام هائی که زیر نام «اعدام بزه کاران معمولی»، صورت می گیرد؛ با شك و تردید و سوء ظن [بدگمانی] مردم، روبرو شده است.

سیمای دو زن

« سیمای دو زن » ، عنوان کتابی است که بکوشش « سعیدی سیرجانی » ، تهیه شده و در زمستان سال ۱۳۶۷ از سوی « نشر نو » در ۱۹۵ صفحه، چاپ و پخش شده است. سعیدی، این کتاب خود را « به دخترانم، به دختران میهنم » ، اهدا کرده است ؛ و در دیباچه ای که بر آن نوشته است یاد آور می شود که : « جزوه ای که در دست شماست تلخیصی است از دو منظومه ی معروف نظامی گنجوی [داستان خسرو و شیرین، داستان لیلی و مجنون] که سالها پیش برای مطالعه ی دانشجویان ادبیات فارسی تهیه شده است با توجه بدین نکته که لطمه ای به اصل داستان نخورد و تا آنجا که امکان دارد صحنه هائی از هر دو داستان به صورت کامل و بی هیچ حذف و اسقاطی نقل افتد تا خواننده با فراز و فرود سخن گوینده آشنا گردد، و با روحيات قهرمانان داستانها نیز هم.» (سعیدی سیرجانی، سیمای دو زن، در باره ی این کتاب، ص ۵)

کتاب، در بر گیرنده ی موضوعات و مطالبی با عناوینی چون : در باره ی این کتاب (۲صفحه)، مقدمه (۲۸صفحه)، منظومه ی «خسرو و شیرین» (۵۸صفحه) ، منظومه ی «لیلی و مجنون» (۴۴صفحه) ، و توضیحات (۶۰صفحه) ؛ می باشد. سعیدی سیرجانی، در همین ۲۸ صفحه از این کتاب (مقدمه)، با تشریح و گزارش دو منظومه ی نام برده ؛ دیدگاه های «نظامی گنجوی» و در واقع : دیدگاه های خودش را در برخورد به « زن » ، بازگو می

کند؛ و بقیه ی کتاب (دو منظومه)، روشنی افکندن بر آن نکته های بدیع و جالب جامعه شناسانه و روانشناسانه و زیبایی شناسانه ای است ، که در همین "مقدمه" عنوان شده است.

او، با وَرَقِ زدن و بازخوانی دو منظومه ی مورد اشاره ؛ عشق لیلی و مجنون را با عشق شیرین و خسرو ، مقایسه می کند. او در پی عوامل و فاکتورهائی که در این رابطه ، نقش ایفا می کنند؛ است . برای یافتن این عوامل و فاکتورها ؛ او به مقایسه ها و برابر گذاری های چندی که برای این کار، ضروری هستند، دست می زند. او با برآبر گذاری دو جامعه ی متفاوتی که لیلی و شیرین در آنها پرورش یافته اند، فرهنگ و زمینه های متفاوت تربیتی آن دو ؛ آغاز می کند. تفاوت ارزش ها، موانع متفاوتی که در راه عشق هر کدام از این دو وجود دارد و برخورد این دو به آنچه بر آنها می گذرد؛ از دید تیز بین نویسنده ی محبوب ما، به دور نمی ماند و در دنبال می آید. او، حتا از جستجو و بیان نقش عشق این دو زن در زندگی مردان شان، شیوه های متفاوت رفتار این دو در ملاقات با معشوق شان، رنج های متفاوت آن دو، حضور مردان نامطبوع نامطلوب در زندگی هر دوی آنها، و سرانجام، رفتار متفاوت این دو زن در برابر دو عاشقی که در زندگی هر یک از آنها وجود دارند؛ غافل نمی ماند.

سعیدی؛ در بازگویی این منظومه های عاشقانه ، که روایت هائی از والاترین و زیباترین رابطه ها و احساس های انسانی است؛ در حدّ یک گزارشگر و راوی ساده ، باقی نمی ماند. این منظومه ها خود به اندازه ی کافی گویا و رسا هستند. او حتا پیرایه هائی ، که در طول زمان از سوی نیروهای واپسگرا و بازدارنده ی اجتماع در جهت منافع تنگ نظرانه شان به این منظومه ها بسته شده است ، را نشان داده و آنها را بی تناسب با روح و محتوای این منظومه ها می خواند. او برای نمونه می نویسد: " .. این بحث مجالی وسیع تر می خواهد، اما اشارتی می توان کرد به قصه ی زید و زینب و عرفان بافیهای اواخر داستان لیلی و مجنون که با هیچ سریشمی به متن داستان نمی چسبد و گرچه در قدیمترین نسخه ها آمده باشد. و همچنین ابیاتی در داستان خسرو و شیرین که با زمینه چینی های قبلی و نتیجه گیری های بعدی اندک تناسبی ندارد." ؛ و در زیر نویس به " هُجوم متعصبان خشکیده ذوقی که با هر زیبایی و ظرافت و هنری دشمنند و جز سلیقه و عقیده ی خود بر نمی تابند" و " بلائی که [از سوی همین ها] بر سر بسیاری از دیوانهای

شعر فارسی آمده است و بخصوص داستانهای منظوم، اشاره می کند، آن هم « در دیاری که تحولات اجتماعی غالباً نقیض وضع موجود بوده است نه مکمل و در امتداد آن.» (سیمای دو زن، مقدمه، ص ۹)

به باور من؛ سعیدی سیرجانی، پرداختن به این دو منظومه را بهانه کرده تا به آنچه ارتجاعی، دست و پا گیر و غیر انسانی و در تضاد و تناقض با «تحولات اجتماعی» است؛ بتازد و به ستایش آنچه پیشتر، کارآ و خوانا با سرشت انسان آزاد و سرفراز و «مکمل و در امتداد» «تحولات اجتماعی» است؛ بنشیند. او در این کار خود؛ آهنگ آن دارد تا از مقام و پایگاه والای زن ایرانی [که آنها را: «دخترانم، دختران میهنم» می خواند] در جامعه ی امروزی ایران که زیر سلطه و سیطره شب پرستان قرار دارد؛ و نیز در برابر «هجوم متعصبان خشکیده مغز» که بر آنند تا به حریم زن ایرانی و موقعیت اجتماعی او تجاوز کرده و با پایمال کردن دستاوردهای زنان در زمینه های گوناگون، زنان سرزنند و مغرور میهن ما را با خود به قهقرا و به تاریکی های اعصار و قرون، به عصر جاهلیت عرب و به حال و هوای جامعه ی عربستان ۱۴۰۰ سال پیش، بکشانند؛ دفاع نماید. کتاب «سیمای دو زن»، مانیفست سعیدی سیرجانی در دفاع از زنان ایرانی است که در یک مبارزه ی مرگ و زندگی، پنجه در پنجه ی واپس گرایان تاریخ اندیش اسلامی حاکم افکنده آند.

او در برابر تلاش ملایان [متعصبان خشک مغز]، برای تبدیل «شیرین» ها به «لیلی» ها و تبدیل شرایطی که برای رشد و پرورش «شیرین» ها لازم و ضروری است به شرایط خفقان آوری که تنها انسان های درمانده و برده و بنده ی سرنوشت و تقدیری چون «لیلی» ها می توانند در آن جای بگیرند؛ می ایستد، بر آن می شورد و زبان به پرخاش و اعتراض می گشاید. سعیدی سیرجانی، پاسخ این گستاخی خود را، خیلی زود دریافت کرد..

گوشه هایی از برابر گذاری های نویسنده ی شجاع و آزاده مان، در کتاب «سیمای دو زن»، را باهم مرور می کنیم :

سعیدی سیرجانی، دو گونه «عشق»، دو گونه «انسان»، دو گونه «زن»، دو گونه «مرد»؛ و نیز دو گونه «جامعه»، دو گونه «فرهنگ»، دو گونه «اخلاق»، و دو گونه «ارزش» را در برابر هم می گذارد و به داوری آنها می نشیند. او از دوگانه شدن یگانه، برای این هدف سود می جوید که نشان بدهد کدام عشق و کدام اخلاق، کدام ارزش و کدام فرهنگ،

درست و برتر و انسانی و در خور انسان است ؛ و جامعه ی آرمانی او کدام است .
برای او "زن" مُطلق و "مرد" مُطلق ، وجود ندارد، چون هر يك از این دو، از فاکتوری بیرون از ساز و کارِ درونی آنها [فرهنگ و جامعه] نشان برگرفته اند؛ و او در باز نگری و بررسی شَحِصِیت [کارکتر] های ماهیتاً مُتفاوت و نا یکسان دو مَنظومه ، بر وجود يك رابطه میان هر يك از این اشخاص ، در هر کدام از دو جامعه، با جامعه و مُحیط و شرایط زندگی مُتفاوت آنان، اَنگِشت می نهد : " .. و در این رهگذر نه این را می توان ملامت کرد و نه آن را، که هر يك پرورده ی جامعه ی خویشند و طرز برخوردشان با مسائل نتیجه ی ناگزیر محیط زندگی و سنن قومی شان." (صفحه ی ۱۵ کتاب).

اما این به مَعنای پذیرش و تَن دادنِ او به وَضَع موجود، نمی باشد. او با بَرَجِسته کردن و سَتودن موقع و شَحِصِیت "شیرین"، خواستار برخورداری "لیلی" نیز از این موهبت است. و در برابر، به صورتِ کسانی که بخواهند مقام و شَحِصِیتِ "شیرین" ادخترانم، دختران میهنم] را به خَطَر بیندازند؛ چنگ می اندازد.

سعیدی سیرجانی، در تشریح و گزارشگری از هر يك از دو چهره ی مَرکزی دو مَنظومه ی مَورد بررسی اش؛ به برابر گذاری یکی از چهره ها با چهره ی دیگر می پردازد. یعنی، آن گاه که به "شیرین" می پردازد، او را با "لیلی" می سَنجد؛ و به عکس. او همین کار را در رابطه با دو جامعه، دو اخلاق، دو ارزش و .. انجام می دهد. و طبیعی است که او با این کار، دلبستگی خود به یکی و نا خُرسندی و دِل زدگی از دیگری را بُروز می دهد..
مَوضع گیری های او و جانبداری او از زیبایی، شادی و آزادی و آزاد مَنشی، طبیعی است که او را در نُقطه ی مُقابل تاریک اندیشانِ واپس گرای حاکم قرار می دهد ؛ و او با این کار خود، این جَماعت را به هَمآورد خواهی و مَبارزه می طلبد. و دریغ که در این جنگِ نا برابر، سپاه جَهل و تاریکی ، با بکار گیری داغ و درفش، بر این نماینده ی دانش و روشنائی، می تازند؛ و آدم کُشان سیه دل، با بَسْتنِ دَهانِ هَمواره گُشوده به پَرخاش و اِعتراض اش، او را خَفه می کنند.

آدم ها محصول و پرورده ی فرهنگ و جامعه ی خود هستند :

" .. لیلی پرورده ی جامعه ای است که دلبستگی و تعلق خاطر را مقدمه ی انحرافی می پندارد که نتیجه اش سقوط حتمی است در درکات وحشت انگیز فحشا؛ و به دلالت همین اعتقاد همه ی قدرت قبيله مصروف این است که آب و آتش را-و به عبارتی رساتر آتش و

پنبه را از یکدیگر جدا نگه دارند تا با تمهید مقدمات گناه، آدمیزاده ی طبعاً ظلوم و جهول در خسران ابدی نیفتد. در محیطی چنین يك لبخند کودکانه ممکن است تبدیل به داغ ننگی شود بر جبین حیثیت افراد خانواده و حتی قبیله. در این ریگزار تفته بازار تعزیر گرم است و محتسب خدا نه تنها در بازار که در اعماق سیه چادرها و پستوی خانه ها. همه ی مردم از کودکان مکتبی گرفته تا پیران سالخورده ی قبیله مراقب جزئیات رفتار یکدیگرند.. " (سیمای دو زن، ص ۱۱) نویسنده، به کدام جامعه اشاره می کند؟

او، در پی، به گزارشگری از جامعه ای که "شیرین" از آن برخاسته است می پردازد: " .. اما در دیار شیرین منعی بر مصاحبت و معاشرت مرد و زن نیست. پسران و دختران باهم می نشینند و باهم به گردش و شکار می روند و باهم در جشنها و میهمانیها شرکت می کنند. و عجباً که در عین آزادی معاشرت، شخصیت دختران پاسدار عفاف ایشان است، که بجای ترس از پدر و بیم بدگویان، محتسبی در درون خود دارند و حرمتی برای خویشتن قائلند.. " و می افزاید " .. در سرتاسر داستان خسرو و شیرین بیتی و اشارتی به چشم نمی خورد که آدمیزاده ی خیرخواه مصلحت اندیشی به نهی از منکر برخاسته باشد و از عمل نامعقول شیرین انتقادی کرده باشد.. " و " .. در دیار شیرین مردم چنان گرم کار خویش اند و مشاغل روزانه، که نه از ورود نامنتظر ولیعهد شاه ایران به سرزمین خود باخبر می شوند و نه پروای سرگذشت عشق شیرین و پرویز دارند.. " (ص ۱۲ کتاب).

او سپس به قیّم و سرپرست "شیرین"، اشاره می کند که " زنی است از جنس خودش، آشنا با عوالم دلدادگی و حالات عاطفی دختران جوان، و به حکم همین آشنائی است که با شنیدن خبر فرار شیرین متأثر می شود، اما لشکریان و چابک سواران به فرمان ایستاده را .. از هر تعقیبی باز می دارد؛ و روزی که دختر فراری به خانه و دیار خود باز می گردد، انبان شماتت نمی گشاید و انبوه ملامت بر فرقیش نمی بارد.. که می داند دخترک دلباخته است و حرکت نامعقولش کار دل است و ربطی با آب و گل ندارد.. بی آنکه چین غضبی بر پیشانی بنشانند و با تازیانه و تپانچه ای خشم و خروش خود را بر سر دختر ببارد به تقویت روحیه اش می پردازد تا قویدل گردد و درمان پذیرد." (سیمای دو زن، ص ۱۲).

اما، وضع در دیار "لیلی" ، چگونه است؟ با هم سری به آنجا می زنیم: " .. اما وضع لیلی

چنین نیست که محکوم محیط حرمسرای تازیان است و جرایمش بسیار: یکی این که زن به دنیا آمده و چون زن است از هر اختیار و انتخابی محروم است. گناه دیگرش زیبایی است و زندگی در محیطی که به جای ذاتِ یبوست صفات ملوکانه، حکیم باشی بیچاره را به تنقیه می بندند و بجای تربیت مردان به محکومیت زنان متوسل می شوند، که چون دیده دید و دل از دست رفت و چاره نماند کار عاشقی به رسوائی می کشد و راه علاج اینکه زن را از درس و مدرسه محروم کنند تا چشم مرد بر جمالش نیفتد و کار جنونش به تماشا نکشد. در نظام پدرسالاری قبیله، مرگ و زندگی او در قبضه ی استبداد مردی است به نام پدر. پدر لیلی نه از عوالم دلدادگی خبر دارد و نه به خواسته ی دخترش واقعی می نهد. مرد مقتدری است که چون از تعلق خاطر قیس و دخترش باخبر می شود دخترک بی گناه را از مکتب باز می گیرد و در حصار خانه زندانی می کند، و زندان بانس زن فلک زده ی چشم بر حکم و گوش بر فرمانی است که او را زائیده است و در آغوش محبت خویش پروریده و اکنون به پاس آبروی خانواده و فرمان شفاعت ناپذیر شوهر مجبور است رابطه ی دخترش را با جهان خارج از خانه قطع کند، و حتی از نزدیک شدن به دریچه و شنیدن صدای پای رهگذران کوچه بازش دارد.. " (ص ۱۴ کتاب).

او، به تشریح دو دنیای متفاوتی که در یکی "لیلی" و در دیگری "شیرین" می زید، می پردازد: " در دیار لیلی حکومت مطلق با خشونت است و مردانگی به قبضه ی شمشیر بسته است .. واغلب سوگلی های حرمسرای شاهان و امیران، دختران پدر کُشته ی باسارت رفته اند که بحکم سنتی مقبول همگان، حریفی که در جنگ کشته شود همه ی مایملکش از آن قاتل است، از اسب و گاو و کاخ و سرای گرفته تا غلام و کنیز و زن و دخترش، که همه مملوکند و در مقوله ی ارزش ها یکسان." (ص ۱۶-۱۵ کتاب) ؛

و " دنیای شیرین دنیای گشاده ی بی پروائی هاست، دنیائی است که جزئیاتش با یکدیگر هم آهنگی دارد .. دختری که در چنین محیطی بالیده است در مورد طبیعی ترین حق مشروع خویش- یعنی انتخاب شوهر- نه گرفتار حیای مزاحم است و نه در بند ریای محبت کُش. آخر در محیط او هیچ دختری را به جرم زیباییش به قناره نکشیده اند و به جرم نگاه محبتی به زندانسرای حرم نسپرده اند و داغ بدنای و رسوائی بر جبین بختش ننهاده اند، تا او بترسد و عبرت گیرد و در نخستین برخوردش با تصویر پرویز ابرو درهم کشد و روی بگرداند و به نگاه دزدانه ای از گوشه ی چشم قناعت ورزد.. " (

پس از آنکه شیرین، " در برابر مرد ناشناسی چون شاپور نقاش"، از عشق خود به خسرو می گوید؛ گفته می شود که: " .. و در اینجا چون کسی نیست که دختر البته بی حیا را از رسوائی باز دارد و پنجه در گیسوی بلندش افکند و با اردنگی عبرت آموزی به پستوی خانه پرتابش کند، تا بنشیند و چون لیلی غم دل را با دیوار روبرو گوید و به انتظار روزی باشد که ابن سلامی پیدا شود و دستش را بگیرد و با طاق و ترنپ پادشاهی به حجله خانه اش برد، شخصاً به چاره جوئی بر می خیزد و بی هیچ کسب اجازه ای از اولیای خویش اسب را زین می کند و قبا درسته بر شکل غلامان، پای در رکاب می آورد که فاصله ی مختصر ازمنستان تا مداین را یکه و تنها به هوای مرد دلخواهش طی کند. آنهم با چنان راحتی و بی گرفت و گیری که لیلی به خواب هم ندیده است حتی برای مسافرتی از خانه به مکتب خانه، و از حرمسرا به حمام سر کوی." (سیمای دو زن، ص ۱۱۸).

نویسنده تیز چنگِ ما، از شیرین با اراده، خود رای و نیرومند؛ به سوی لیلی روی می آورد و کاراکتر او را که در نقطه مقابل شیرین قرار دارد، این گونه ترسیم می کند: " .. و از آن عجب تر زندگی سراسر تسلیم لیلی است خالی از هر تلاشی. از مکتب خانه اش باز می گیرند و در خانه ای بام و در بسته زندانش می کنند بی آنکه اعتراضی کند و فریادی به شکوه و شکایت بردارد. به شوهر نادیده ی نامطبوعی می دهندش بی آنکه از او نظری خواسته باشند، و او همچنان تسلیم است و فرمان پذیر و در حرمسرای شوهر ناخواسته کارش گریه و زاری. نتیجه ی ناگزیر چنان محیط و چنان رفتاری سایه ی سوء ظنی است که بر فضای خانه سنگینی می کند و زندگی زناشویی را از هر زهری جانگزاتر. و نظامی چه استادانه بدین نکته توجه داشته است که: شوییش همه روزه داشتی پاس." (صص ۱۸-۱۹).

سِتَمِ بَرِ عُشَاقِ، وَ رَنْجِیِ كِه دِلدَادگانِ می بَرند:

صفحاتی از کتاب، به نقشی که عشق شیرین و لیلی در زندگی عشاق آنان بازی می کند؛ و نیز نقش مردان دیگری که در این میانه، خود می نمایند؛ و نهایتاً، رنجی که دلدادگانِ دل شکسته در این دو داستان، می بَرند؛ اختصاص داده شده است.

در دُباله ی روایتِ سعیدی سیرجانی از دو جُفتِ عشاق تاریخی در کتاب "سیمای دو

زن، می خوانیم : " لیلی بی تجربه ی اندک سال را چون از مکتب باز می گیرند، قیس از دیدار یار باز مانده سر به شوریدگی می نهد و کار بيقراريش به جنون می کشد و مجنون می شود. درین تحوّل که قطعاً حاصل عشق لیلی است، دختر بینوا شایسته ی ملامت نیست؛ به فرض آنکه در آن سن و سال با مجنون ملاقاتی هم می داشت با چه تجربه و چه اندوخته ی ذهنی می توانست از جنون مرد جلوگیری کند." (ص ۲۰).

و در پی آن : " اما عشق شیرین مایه بخش ترقیات آینده ی خسرو است که دختر خويشتندار مآل اندیش با ملایمت این واقعیت را با جوان محبوب خود در میان می نهد که : رعایت تعادل شرط عقل است و آدمیزاده را منحصراً برای عیاشی و بلهوسی نساخته اند و جهان نیمی ز بهر شادکامی است و نیمه اش باید صرف کار و نام گردد. و با این نصیحت چنان تکانی به شهزاده ی تاج و تخت از کف داده می دهد که از مجلس بزم پا در رکاب اسب آورده و به نیت باز پس گرفتن مُلکت موروثی خویش راهی دیار روم شود." (سیمای دو زن، ص ۲۰).

و در رابطه با " مردان دیگر" ی که در این دو داستان عاشقانه ، نقشی تأثیر گذار مثبت یا منفی، بازی می کنند؛ می خوانیم که : " در هر دو داستان بجز قهرمانان اصلی مرد دومی هم وجود دارد. مرد دوم سرگذشت لیلی محتشمی است از امرای عرب به نام ابن سلام. مرد قوی حالی با آلت و عدت بسیار که از شیربهای سنگین و مخارج گزاف پروائی ندارد، و بخلاف بسیاری از خواستگاران معاصر خویش، علیا مخدره را هم دیده است، البته يك نظر و آنهم لابد از فاصله ای نه چندان نزدیک، .. مرد نازنین ـ ظاهراً با شنیدن اسم دختر ـ يك دل نه صد دل عاشق می شود، و مطابق معمول به واسطه ای پناه می برد و به خواستگاریش می فرستد و در پی جشنی مفصل خاتون را به حرمسرای خود می آورد؛ و چه خاتونی، يك برج زهر مار. همسر تندخوی بد ادای بی حوصله ای که شب زفاف را به کام عرب خوش اشتها تلخ می کند.." (صص ۲۱-۲۰)؛

و در ادامه می خوانیم که : " در دیاری که به حکم پدر دختر را به حمله ی مرد ناشناسی می فرستند از این تغییرها بسیار است و عکس العمل مردان تهییج شده منحصر به دو نوع، یا ابراز خشونت و تجاوز به عنف، یا تظاهر به خونسردی و بی اعتنائی تا گذشت روزگار زن را در برابر سرنوشت ناخواسته ی محتومش به تسلیم آرد. و ابن سلام مسالمت جوی از این دسته است، به انتظار مرور زمان می نشیند و به همین که روزی يك

بار قیافه‌ی شکسته و غم‌زده‌ی همسر قانونی‌اش را ببیند دل خوش می‌کند .. و سر انجام اشکهای بی‌صدا و آه‌های سوزناک لیلی در روحیه‌ی مرد چنان اثری می‌گذارد که مریضش می‌کند و در اوج تلخکامی به دیار عدمش می‌فرستد. (ص ۲۱ کتاب).

و « اما شخص دوم داستان شیرین از مقوله‌ی دیگری است : بجای پول و پله و خدم و حشم طبع بلندی دارد و دل زیبا پسند و بازوی هنرمندی. مرد در نخستین ملاقات مفصلی که با شیرین می‌کند دل‌بسته‌ی جذابت و شکوه زن می‌شود، و دیدارهای بعدی بر این دل‌بستگیها می‌افزاید تا تبدیل به عشقی گردد یکسویه و حرارت بخش و خانمان سوز. نحوه‌ی تربیت و غرور هنرمندانه مانع از آن است که اظهاری کند و اصراری؛ چه می‌داند زن موردعلاقه‌ی او دل در گرو عشق دیگری دارد. مرد در اوج جوانمردی تن به رنج مهربانی یکسره می‌سپارد – با همه دردسرهايش – و به عشق افلاطونی متوسل می‌شود، یعنی دوست داشتن و عشق را در درون خود به کانون حرارتی مبدل کردن و از گرمی‌اش نیرو گرفتن و به هنر پرداختن. ریاضتی که مجنون دعویش را کرده است و فرهاد بجایش آورده. (سیمای دو زن، ص ۲۲).

نویسنده، انجام کار « فرهاد » را با انجام کار « ابن سلام » می‌سنجد؛ و رد پای « شیرین » را چونان رد پای « لیلی » در رَقَم خوردن این پایان، جستجو می‌کند : « سرانجام او هم شباهتکی به روزگار ناخوش عاقبت ابن سلام دارد، با چندین تفاوت و از آن جمله اینکه ابن سلام کشته‌ی زنجموره‌های لیلی است آنهم در بستر بیماری با جان‌کدنی طولانی و خسته‌کننده؛ اما فرهاد کشته‌ی عشق شیرین است، آنهم با یک ضربه‌ی جانانه و بی‌هیچ علیلی و نکبتی. با دقتی اندک می‌توان سرخی مختصری از خون ابن سلام را بر پنجه‌های ظریف لیلی مشاهده کرد و حال آنکه روح شیرین از جنایتی که بر فرهاد رفته است بی‌خبر است و بی‌گناه. » ؛ چرا که : « ابن سلام را آینه دقتی به نام لیلی می‌کشد، و فرهاد را حسد شاه‌کینه جوی ناجوانمردی با غرور سرکوفته و شخصیت در هم شکسته‌اش، که مرد را به دربار پر شکوهش خوانده است و در مناظره‌ی با او در مانده. » (سیمای دو زن، ص ۲۲).

و اما، رنجی که دلدادگان عزیز ما می‌برند، چیست ؟ و از چیست؟ در کتاب از زبان سعیدی سیرجانی می‌خوانیم که : « هر دو زن در راه عشق شان موانعی خودنمایی می‌کند. این سدهای جدائی افکن گاهی دیگرانند از قبیل مریم رومی و ابن سلام تازی و

گاهی مرد محبوب دلخواهشان. آری مجنون و خسرو در عین عاشقی و دلدادگی حجاب راه وصالند و مایه بخش رنج لیلی و شیرین.؛ چرا؟ چون : " مجنون با دیوانه بازیهای ناهنجار غیر طبیعی اش که عاشق عشقم و دلداده ی دلدادگیم، و خسرو با دل هرجائی هوسباره ی حکومت پرستش که به هر چمن که رسیدی گلی بچین و برو." (صص ۲۴-۲۳)؛ او ، کمی بیشتر روی این موضوع درنگ می کند؛ و رویکرد و برخورد متفاوت این دو زن [متأثر از فرهنگ و شیوه ی تربیتی آنها]، به این مسأله ی یکسان ؛ را می کاود : " .. چه رنجی می کشند این دو زن بی گناه تاریخ دلدادگیها از حرکات نامعقول محبوبشان. و چه تفاوت فاحشی است در عکس العمل این دو زن در برابر مانع تراشی های آن دو مرد." (ص ۲۴)؛ و در ادامه گزارش خود، واکنش آن دو را ، يك يك بر می شمارد :

" لیلی بی هیچ تلاشی جنون مجنون و زندگی تلخ خویش را سرنوشتی قطعی می داند و چاره ی کار را منحصر به مخفیانه نالیدن و اشک حسرت ریختن که فرمان سرنوشت این است و اگر راز دل با پدر در میان نهد مایه ی آبرو ریزی قبيله خواهد بود و زن دلشکسته ی پابسته، مرد نیست تا از کریچه ی تنگ حصار خانه قدم بیرون نهد، چاره ای ندارد جز سوختن و ساختن و در نوحه گری با مجنون از خلاق بریده همنوا شدن و سر انجام در اعماق حسرت و ناکامی جان دادن و از قید جهان رستن." (سیمای دو زن، ص ۲۴)

" و در مقابل او شیرین دخترک مغرور لجبازی است که جسورانه پنجه در پنجه ی سرنوشت می اندازد و در نبرد با شاهنشاه قدرتمند بلهوسی چون پرویز همه ی استعدادها و امکانات خود را بکار می گیرد و با تقوایی آگاهانه و غروری برخاسته از اعتماد به نفس، رقیبان سرسختی چون مریم و شکر را از صحنه می راند، و از موجود هوسبازی چون خسرو - با دل هرجائی هرزه گردش - انسان وفادار والائی می سازد که همه ی وجودش وقف آسایش همسر شده است، تا آنجا که در واپسین لحظات حیات از رها کردن آه بر لب آمده ای خود داری می کند که مبادا شیرین بناز خفته، وحشت زده از خواب برجهد." (سیمای دو زن، ص ۲۴).

اما، رنجهای دلدادگان که یکی دو تا نیست. حتّاً دیدار معشوق هم، با رنج بهمراه است. به اظهار سعیدی سیرجانی و برداشت او از دو منظومه ی " نظامی گنجوی" : " هر دو زن از ملاقات مردان محبوبشان رنجی می کشند، اما رنجی که از يك مقوله نیست." (ص ۲۵)؛

او ابتدا، به رنجی که لیلی می کشد، اشاره می کند : « حالت لیلی را مجسم کنید در نخلستان نزدیک خانه اش که چشم ابن سلام را دور دیده است و قاصدی پیدا کرده و رشوه ای داده تا مرد به لطایف حیل، مجنون را از دامن دشتها و گریوه ی کوهها باز جوید و به آبادی آرد و در نخلستان نزدیک خانه ی او بنشاندش، تا زن از قید شوی رهیده با وسواسی برخاسته از بیم بدگویان و بلفضولان که گر پیشترک روم بسوزم، و با اعتقادی جازم که برابر نشستن دو دل داده در مذهب عشق عیب ناک است، در فاصله ای ز آنسوتر یار خود به ده گام، پشت تنه ی نخلی پنهان گردد و صدای معشوق را بشنود که با احساس حضور یار بعد از یک بار غش کردن و بهوش آمدن دل و دماغی پیدا کرده و هوای نغمه سرائی به سرش زده است که : آیا تو کجا و ما کجائیم، و در پی آن نعره ای و جامه دریدنی و سر به بیابان نهادنی. » (سیمای دو زن، ص ۲۵).

به باور سیرجانی : « .. رفتار خود آزارانه ی لیلی و مجنون نتیجه ی ناگزیر آن محیط و آن شیوه ی زندگی است. مرغ با قفس خو گرفته را سر پروازی نیست و گرچه در قفس را بگشایند؛ عادت به ستم کشی مولود دوام ستمگری است. » (همانجا).

او، آن گاه به دیدار شیرین با معشوق اش می پردازد : « شیرین هم صحنه ی ملاقاتی دارد با مرد محبوبش، اما با مختصر تفاوتی و رنجی از نوعی دیگر. رنج شیرین هم اگر از رنج لیلی گرانسنگ تر نباشد سبک تر هم نیست. » و در پی این می افزاید : « زن مغرور عزت طلب نازنین را مجسم کنید دست از مسند حکومت ارمنستان کشیده و با پای خود به دیدار معشوق آمده و بر جای خود مریم رومی را در حرمسرای سلطنتی دیده و معترضان در قلعه ای خود را زندانی کرده.. » ؛ و بعد که به او خبر می دهند که خسرو به دیدنش آمده است، « می داند که مستی شراب و حرارت عشق در جان مرد افتاده است و بی تابش کرده و به بوی وصالی بدان سویش کشانده. اگر بدو اجازه ی ورود دهد هرچه پیش آید به زیان اوست، و گر بتندی براندش بخت باز آمده را رانده است، و این در مذهب هوشمندان گناه است. هوش زنانه اش بکار می افتد، می فرماید تا دروازه ی قصر را ببندند و در حیاط قلعه بساطی بگسترانند و با تکلفی شاهانه مرد مست کام طلب را در آنجا فرود آرند و خود با آرایشی هوس انگیز بر بام قصر ظاهر می شود و .. » (ص ۲۶)؛

و می افزاید که : « حالت شیرین را مجسم کنید که پس از یک مناظره ی طولانی چه

دندانی بر جگر گذاشته و چه رنجی تحمل کرده است تا مرد محبوب خویش را سرخورده و ناکام دیده از دروازه ی قصر براند، و با رفتن او - در خلوت تنهایی - اشک غم فرو ریزد.» (صص ۲۶-۲۷).

نویسنده، به شماری از عواملی که سبب رنج بردن این عزیزان می شوند، اشاره می کند :
" مجنون لیلی مرد نازنین پاکباخته ی صاف و صادقی است، منتها با دو خصوصیت اخلاقی یکی اینکه مرد محترم بشدت عاشق رنج بردن و خواری کشیدن و ناله سر دادن است. تربیت روزگار کودکی او به شیوه ای بوده است که چون اغلب جانداران با خنده میانه ای ندارد، از نشاط و سبکروحي بیزار است و آن را بخلاف شأن انسان می داند و با قاطعیت معتقد است با هر قهقهه ای که مرد بزند، شك نه که شکوه از او شود فرد؛ و کار این غم پرستی تا آنجا بالا می گیرد که عشق را هم به طفیل غم عشق می خواهد، و در خواری کشیدن و خود آزاری بدان مایه پیش رفته است که به طیب خاطر در نقش اسیر زندانی به تصدق گیری می برندش به قبیله ی لیلی تا با شنیدن بوی معشوق نعره زنان بند و زنجیر پاره کند و سر به بیابان گذارد.." (سیمای دو زن، ص ۲۷).

عیب و ایراد معشوق شیرین را هم که می دانیم : " .. بلهوس است و تا حدودی هرزه طبع و فراموشکار." ؛ و تا آنجا که به رنج شیرین بر می گردد، بد نیست که بدانیم : " رنجی که شیرین از خبر عروسی مریم کشیده است اگر تحمل پذیر باشد، این خبر رنج آور که مرد محبوبش برای تحریک حسادت و در هم شکستن غرور او، با زنی هرجائی هماغوشی کرده است قابل تحمل نیست." (ص ۲۸ کتاب).

و سرانجام، خود نمودن و سایه افکندن مردانی بداندیش بر زندگی و روابط دلدادگان شوریده بخت ما؛ که کتاب به آنها نیز پرداخته است : " زندگی لیلی و شیرین هم از وجود مردان نامطبوع نامطلوبی خالی نیست. مردانی که عشق یکطرفه را برای تأمین هوسهای خویش کافی می پندارند و شریک زندگی را از مقوله ی اسب و استری می شمارند خریدنی یا غزالی گرفتنی." (ص ۲۸ کتاب).

کتاب، نمونه هایی از این افراد را نام می برد و نقش و سهمی که اینان در این میان داشته اند، را می کاود. " ابن سلام"، نمونه ی گروه نُخُست؛ و " شیرویه"، نمونه ی گروه دوم است. ابن سلام را می شناسیم و می دانیم که پول فراوانی دارد و آهنگ داشتن لیلی را کرده بی آنکه خواست لیلی برای این کار پرسیده شود؛ چرا که او[ابن سلام]، ..

در بند این نیست که او هم آدمیزاده ای است با حق انتخابی.» (همانجا). ولی، شیرویه؟ او « شاهزاده هوسباره ی پدر کُشِ ساسانی» است « که با دریدن پهلوی پدر بر تختش تکیه زده است و مالک همه ی مستملکاتش گشته و از آن جمله زن زیبائی به نام شیرین، که او را از مقوله ی غنایم می شمارد و ملك طلق خویشتن می داند.» (ص ۲۸، همانجا).

رفتار این دو زن در برابر این دو مُدعی چیست؟ طبعاً این دو به یکسان به این مُدعیان، برخورد نمی کنند: « لیلی دخترکِ مظلومِ اهل تسلیم و رضائی است، تو گوئی آهوی سر در کمندی. بی هیچ فریاد و حتی شکوه ای تسلیم سرنوشت می شود و بی آنکه گره غمی از جبین بگشاید رضا به داده می دهد و به خانه ی بخت می رود..» و « .. سالها در حرمسرای همین شوی ناخواسته ی شرعی و قانونیش بسر می برد و به شیوه ی سنتی خواهران و مادرانش به تمرین دو روئی می پردازد، گناه معصومانه ای که نتیجه ی ناگزیر اختناق ها و استبدادهاست.» (سیمای دو زن، ص ۲۹-۲۸).

و اما شیرین؟ « .. چنان غروری در اعماق وجود این زن سرسخت خفته است که سرش به دنیوی و عقبی فرو نمی آید.. به حکم همین طبیعت تسلیم نا پذیر است که در پاسخ پیغام شیرویه با سکوت خویش او را وادار به تحمل و انتظار می کند، و خود با چنان آرایش و نشاطی در تشییع جنازه ی پرویز قدم بر می دارد که بسیاری از کج اندیشان را به گمان می افکند، غافل از اینکه زن می خواهد با تصمیم مردانه اش درس وفائی به دلدادگان روزگار دهد.» (سیمای دو زن، صص ۲۰-۲۹).

کتاب، از دو چهره ی منفی دیگر، که می توان آنان را پیامبرانِ مرگ و تباهی خواند، نیز نام می برد؛ که یکی کسی است که به سُرْاغِ مجنون می رود تا خبر به خانه ی شو فرستادنِ لیلی را به او بدهد، با این تفصیل که: « امیدهایت برباد رفت و یار نازینی را که اهل وفا می پنداشتی و از جان و دل دوستش می داشتی، دادند به شوهری جوانش.» و اینکه « نوعروس جوان، ترا فراموش کرده است و با دامادِ کامران کارش همه بوس و کنار است .. » (ص ۱۹)؛ و دیگری، شخصی است که « با رساندنِ خبر دروغینِ مرگ شیرین باعث قتل فرهاد می شود.» (همانجا).

سیرجانی به این دو، وکاری که کرده اند، برخورد می کند و میان کار اولی با دومی تفاوت قائل می شود: « .. قاصدی که با آواز شوم که شیرین مُرد و آگه نیست فرهاد، باعث خودکشی مرد هنرمند می شود، يك مأمورِ خود فروخته ی موجب گرفته ای است

که درباریان پرویز گشته اند و پیدا کرده اند و با وعده ی دستمزدی کلان بدین جنایتش گماشته اند. و حال آنکه برای رساندن خبر عروسی لیلی به کسی نه مزدی داده اند و نه مأموریتی. ناجوانمردی به سائقه ی خبثِ جبلی به سراغ مجنون می رود و با آن لحن دلازارِ جانگزا زهر نامرادی بر دل آزرده ی عاشق می پاشد. (سیمای دو زن، صص ۱۹-۲۰)

جمع بندی و نتیجه گیری:

با عنایت به آنچه از کتاب « سیمای دو زن »، گزارشِ دانشورِ فرهیخته «سعیدی سیرجانی» از دو منظومه ی عاشقانه ی تراژدیکِ شاعر بلند آوازه ی میهن مان «نظامی گنجوی»، در بالا آمد؛ می توان به ژرفای نگرانی و دلشوره ی این گزارشگرِ هوشمند از آنچه پس از به قدرت رسیدن واپس گرایانِ تاریکِ اندیشِ مذهبی ؛ مردم ما بویژه زنانِ سرفراز و مغرورِ کشورمان، را به گونه ای جدی و واقعی تهدید می کرد، پی بُرد.

اُستاد، با به تصویر کشیدن جامعه ی عقب افتاده ای که «لیلی»، اسیر و زندانی آن است و ترسیمِ خطوط و نقوشِ فرهنگِ مُسلط بر این جامعه ؛ گوئی به آنچه ملّایان با پیاده کردن احکام و «قوانین» ساری و جاری ۱۴۰۰سال پیش، قصدِ تحمیلِ آن به مردم ما را دارند، اشاره می کند. او، پنداری به مردم ما و بویژه زنان ایران، در رابطه با آنچه می گذرد و آنچه در پی است، هشدار می دهد. او با گذاشتنِ جامعه ای که «شیرین» در آن می زید و اشاره به فرهنگِ پیشرو آن ، در برابرِ فرهنگ و جامعه ی عقب مانده ی «لیلی»، آنچه را که مردم ما و بویژه زنان ایرانی، در خورِ آند؛ نشان می دهد.

او در يك کلام : دو فضا، دو جامعه، دو شیوه ی تربیتی و دو فرهنگ را در برابر هم می گذارد. او فرهنگِ ایرانی، فرهنگِ برتر و مُتکامل ترِ آن را در برابرِ فرهنگِ اسلامی، فرهنگِ عقب افتاده ی عصرِ جاهلیتِ عرب می گذارد و آنها را با هم مقایسه می کند. آن هم در فضای استبدادِ دینی حاکم و در شرایطی که سردمدارانِ حکومتِ ارتجاعِ دینی، با نفی و تخطئه ی فرهنگِ ایرانی و عنصرِ ایرانی؛ بر آند تا « فرهنگِ اسلامی »، فرهنگِ عصرِ جاهلیتِ عرب را به مردم ما حُقنه کنند. سیرجانی، تفکری را نمایندگی می کند که در ۱۴۰۰ سال گذشته، همواره در ادبیاتِ ما با این فرهنگِ وارداتی و تحمیلیِ اسلامی، در تنش و مبارزه بوده است.

سعیدی سیرجانی، خود در پایان گزارش اش، آنچه را که از دو کاراکتر[شخصیت] دو

داستانی که به شرح و توضیح شان نشسته است؛ و نیز فرهنگ ها و جامعه های کاملاً متفاوت و دیگرگونه ی آن دو، گفته است، جمع می زند و به نتیجه گیری می پردازد. او می نویسد: " در منظومه ی لیلی و مجنون چنان بوی حقارتی پیچیده است که مشام جان را می آزد. مجنون شخصیت متزلزل نامطمئنی دارد و چون می داند که لایق همسری لیلی نیست، زنجوره سر می دهد که: او را به چو من رمیده خوئی * مادر ندهد به هیچ روئی، و خودش معترف است که: گل را نتوان به باد دادن، و بدین دل خوش دارد که: ما را به زبان مکن فراموش." (سیمای دو زن، صص ۲۱-۳۰)؛

پدر و مادر مجنون و دیگران هم وضعی بهتر از او ندارند: " .. و از او بیچاره تر پدر سالخورده ی آبرومندش که باید شاهد دیوانه بازیهای پسر باشد و در طلبش آواره ی بیابانها." و " و از این دو بدتر مردی که مجبور است زنی را به عنوان همسر در حرمسرایش نگه دارد که می داند از او نفرت دارد.." و " .. و از این هر سه حیرت انگیزتر و دلگدازتر، ناله های ضعیفه ی پای بسته در کنج زندان سرا نشسته ای است که بر موقعیت مجنون فلك زده غبطه می خورد که آخر نه چو من زن است، مرد است، .. زنی که از در و دیوار برای خودش سند حقارت می تراشد .. " (ص ۳۱)

و سپس، نوبت جامعه ی "شیرین" می رسد: " اصلاً فضای داستان خسرو و شیرین لبریز از اتکای به نفس است و غروری برخاسته از خودشناسی ها. و این خصوصیت در رفتار یکایک قهرمانان داستان جلوه ها دارد، از مناظره ی هیبت انگیز فرهاد و خسرو، و نهیب مردانه اش که: بگفت آهن خورد گر خود بود سنگ، گرفته تا مناجات شکوه مند شیرین با آن لحن اعتراض آمیزش در خطاب به شب دیرپای فراق که: مرا یا زود کُش یا زود شو روز؛ و از آن بالاتر اعتماد مطلق به دست برنده ی زیبائیش .. " (سیمای دو زن، صص ۲۳-۲۴).

یکم آبان ۱۳۸۱

*

یادآوری: این مقاله، در " نشریه نیمروز "، شماره های ۷۰۸ تا ۷۱۱، جمعه ۱۰ آبان تا جمعه ۱ آذر ۱۳۸۱؛ نیز چاپ شده است.

رابطه جنسي و تمدن

نادر شريفی

sharifi@ayneh.com

<http://www.ayneh.com>

۲۰۰۳/۱۰/۱۹

مقدمه:

چندی پیش سئوالی دریافت کردم که در یک بحث دو نفره مطرح شده بود. طرف پر و پا قرص ممنوعیت رابطه (آزاد) جنسي از نوع اسلامي اش این سئوال را مطرح کرده بود:

اگر بی حجابی و سکس آزاد نشانه تمدن است، پس همه حیوانات از ما متمدن ترند! چرا که آنها همیشه لختند و همیشه هر کدام از آنها با دیگریشان سکس دارند!

دوست جوانمان در مقابل این سئوال جوابی پیدا نکرده بود. برای همین او طی نامه ائی خواسته بود که در صورت ممکن به این سئوال بپردازیم و به آن جواب دهیم.

من بسهم خودم در این مقاله سعی می کنم که نظرات و تحقیقات مختصر خودم را در اختیار این دسته از جوانان قرار دهم تا آنان در آینده بتوانند به این گونه از سئوالات جواب قانع کننده خود را بدهند! چرا که چیز نهفته در اینگونه سئوالات (که در واقع جوابش را بنظر خودشان هم در آستین شان دارند) نه عمق بیان حقیقت و واقعیتی شگفت آور است، بلکه ذهن از قبل تربیت شده توسط مذهب است که به آنان صورتی اصولی و معقولی می دهد!

چند سئوال:

- ۱- یک بینی، یک دهان، یک گوش، اعضای تناسلی و جنسي مردان و یا زنان! چرا در فرهنگهای مختلف بشری اعضاء و ارگانهای از جسم انسان بنمایش گذاشته می شوند و عضوهای دیگری پنهان، کم ارزش و یا حتی زشت و پست معرفی می شوند؟ و چرا اعضائی از جسم و یا رفتارهای (طبیعی) از انسانها در میان مذاهب و فرهنگهای بشری آمیخته به آن چنین تابو اعلام می شوند؟ مانند آلت جنسي زن و یا عمل خودارضائی!
- ۲- چرا تصور ادرار مسیح و یا محمد و یا گوزیدن مریم و یا عادت ماهانه فاطمه و غیره نه تنها در میان معتقدین به مذهب بلکه در میان "سکولارها" نیز چنین غیر قابل تصور و دور از ذهن و نابدیهی بنظر می آید؟
- ۳- چرا ما انسانها با افتخار دندانهای سفید خود را بنمایش می گذاریم اما در سختترین حالت خستگی، از نشان دادن خمیازه تا حلق خود صرفنظر می کنیم؟ و یا بطور مثال چرا آروق زدن در بعضی از تمدنهای بشر چنین زشت و خارج از "عرف و عادت" بیان می شود؟
- ۴- آیا ممکن است که ارگانهای تناسلی انسانها از آنجا که نزدیک به ارگانهای ادرای قرار دارند، کثیف و ناپاک اعلام می شوند؟ و یا نه کلا ارگانهای تناسلی کثیف و یا حتی "حیوانی" (؟) می باشند؟

اما تا چندصد سال پیش ادرار و دفع مدفوعات جسمی در اذهان عمومی، عملی، مانند امروز، خلاف آداب و نزاکت جمعی نبود! انسانها در میان جمع و در مراکز عمومی به "واجبات" خود جواب می دادند! و حتی برای نشان دادن شعف خود بروی آسمان تف می کردند! هم اکنون در جوامع زیادی عمل ادرار و یا گوزیدن در جمع، عملی غیر عرف و خلاف ادب تعریف نمی شود. بعنوان مثال در آمستردام توالتهای سرپائنی ساخته شده است که انسانها مجبور نباشند با کنترل خود به جسم خود ضرر بزنند. در این جامعه نسبتاً متمدن دعوا سراین نیست که چرا به امر طبیعی انسانها رسیدگی می شود بلکه دعوا سر آن است که چه راه حلی برای توالت سرپائنی زنان می توانند پیدا کنند؟

۱- پنهان کردن اعضای تناسلی و جنسي

براستی ممنوع و تابو کردن نمایش اعضای جنسي گذشته ائی درازتر از آزادی در پوشش اجزای بدن دارد! سینه زن را میتوان بعنوان نمونه مثال آورد! سینه زن شیرده، (می گویند) که کمتر با خود انگیزه

های جنسی به همراه می آورد! برای همین حتی امروز در خیلی از کشورهای اسلام زده نشان دادن پستانهای زن در هنگام شیردهی نوزاد عملی همراه با مجازاتهای سنگین نیست! و حتی از نظر اسلامی جایز اعلام شده است. اما همین عمل در مواقع عادی، یعنی نشان دادن حتی قسمتی از سینه زن، عملی است غیر قابل بخشایش و محکوم به مجازاتهای سنگین!

نتیجه اینکه "ایراد کار" نه در نشان دادن اعضای تناسلی است بلکه "امکان برانگیختن حس لذت و جاذبه جنسی" است و همین می تواند بخش اصلی مبنای قوانین و تفاسیر مذهبی در رابطه با پنهان کردن و یا عدم ضرورت در پنهان کردن اعضای جسمی انسان باشد!

برتری انسانها از حیوانات و یا برگزیدگی خداوندی انسانها؟

ویلیام جردن^۱ می نویسد: ما اجازه داریم تنها پشت درهای بسته لذت ببریم! برای اینکه بر اساس داستانهای مذهبی ما مخلوقات خدائیم و بایستی نمونه انی از وجود او باشیم! و همین بما اجازه نمی دهد، همانطور که هستیم و می خواهیم باشیم! رفتار کنیم و از زندگی حداکثر لذت ممکن را ببریم!

اولا: همگی ما با داستانهای خلقت و برگزیدگی بشریت از میان دیگر موجودات آشنائی داریم. بر اساس این روایتها حیوانات و اعمال حیوانی به مجموعه اعمال و رفتاری گفته می شوند که در کل اجازه آنان را از "خدا و یا نماینده خدا (ولی)" نگرفته باشیم! این یعنی زیر پا گذاردن اصول فقهی و مذهبی! یعنی اطاعت نکردن کور از فرامین چند (صد) هزار ساله! یعنی اطاعت مطلق و عجز مطلق انسانی در مقابل قدرت مطلق باری تعالی!

حیوان و حیوان بودن یعنی پست بودن! و بر همین اصل: انسان، حیوان است اگر انتخاب آزادانه بکند! سعی در تعریف چهارچوب زندگی و اسلوب زندگی خود کند! از نظر اینان انسان حیوان است اگر انتخاب آزادانه کند و بر اساس خواست، نیاز و کشش واقعی و طبیعی خود عمل کند! انسان حیوان است اگر خود برای ایجاد رابطه جنسی اش پارتنری جستجو کند! انسان حیوان است اگر خود در مورد آینده اش، جسم اش، طرز رفتارش، نشست و بلند شدنش و یا چه کسی خوابیدنش و یا چه موقع خوابیدنش تصمیم بگیرد. انسان پست می شود برای اینکه دیگر "اعمال خود" را خود بدست گرفته است! بهشتی نیست! جهنمی است!

چرا جهنمی است؟ برای اینکه به فرامین مذاهب پشت کرده است! داستانهای هولناک برای ترساندن او می سازند! در این دنیا سنگسارش می کنند و در دنیای دیگر قرار است به آتش بیندازندش! در مقابل اش اطاعت و فرمانبرداری محض است، جای فرمانبران در بهشت است! قرار است حوری های بهشتی در آن دنیا همه جوره به جنس مذکر فرمانبران این جهانی حال بدهند! اما این وسط به زن فرمانبر قرار است چه چیزی برسد؟ آیا او هم اجازه دارد با ملائک بهشتی همه جوره حال بکند؟ و شوهر زمینی اش را به این ملائک بفروشد؟

بلا بدور!! زن چه در این دنیا و چه در آن دنیا باید پاک بماند! حتی صورتش را نه در این دنیا نه در آن دنیا کسی اجازه ندارد ببیند! در آن دنیا می رود پیش فاطمه و روزه می گیرد و عزاداری می کند! و آنقدر گریه می کند تا بی هوش شود تازه وقتی بهوش می آید، روز از نو، روزی از نو!

اما برای "انسان" شدن و "حیوان نبودن بایستی چه کار کرد؟ اطاعت محض!! از رهبر و ولی امر شرط اول آن است! اجازه گرفتن از لباس پوشیدن تا ایجاد و یا عدم ایجاد رابطه جنسی. مگر بغیر از این است که ما گوسفندانی هستیم که احتیاج به چوپان داریم! اما چوپانان ما کیستند؟ پیامبران، امامان، ولی فقیه، مجتهدان، سایه (های) خدا و اگر بخواهیم کمی تخفیف دهیم بزرگان قوم و قبیله!

بر همین اساس در رابطه جنسی ازدواج رسمی و مذهبی امری است آسمانی! پاک است! باکره است! دست نخورده است! و باید دست نخورده بماند! بایستی با دستور خلیفه خانواده، شهر و دولت روی هم سوار شویم و با دستور او آنقدر گرسنگی جنسی بکشیم تا بمیریم! از مذهب (اسلام بخصوص) مجموعه این دستورات را بگیرد دیگر چیز چندانی برای تفسیر نمی ماند!

ولی اگر فکر می کنید که بعد از ازدواج مذهبی و اسلامی از زندگی و سکس و رابطه جنسی "برگزیده خدا" لذت خواهید برد، سخت در اشتباهید! مذاهب همیشه مشکل بزرگی با لذت بردن انسانها داشته و دارند! اگر رابطه جنسی را حتی در میان رابطه زناشویی آزاد می کند نه از برای لذت بردن

بلکه برای جفت گیری و تنازع بقاست! مذاهب کلا قادر به شناسایی و پذیرفتن چیزی بنام سکس و لذت بردن در رابطه (آزاد) جنسی نیستند.

در مورد زنان این امر حتی بطرز بیمارگونه ائی بشدت افراطی تر است! اگر مردان در "کشتزار زنان" اجازه دارند تخم شان را (لااقل) بکارند! زنان تا ابد محکوم به روزه گیری و خودآزاری اند! لذت بردن برای زنان یعنی در آتش جهنم سوختن! سکس و رابطه جنسی برای زنان! آنوقت معنا پیدا می کند و امری است بایدی! وقتی که مرد مسلمان و متدین اش بخواهد! اگر مرد او متدین نیست! این زن اجازه ندارد با او بخوابد! بایستی بلافاصله طلاق بگیرد و جسم اش را در اختیار مرد متدین قرار دهد! زنان اما هیچگاه اجازه ندارند، خواست و کشش جنسی خود را نشان دهند! فلسفه مثله کردن زنان در کشورهای اسلامی نیز از همین جا سرچشمه می گیرد. در این کشورها زنان را مثله می کنند برای اینکه برای همیشه لذت (جهنمی) سکس و احساس جنسی در آنان نابود شود، می دوزندشان برای اینکه دهانه آلت تناسلی تنگ تر شود تا مرد مسلمان بیشتر لذت ببرد! **حقیقتا پیشرمی مطلق است که این مذاهب و مذهبیهون به تمدنهای بشری حمله کنند و آزادی انتخاب و لذت و تمایلات طبیعی انسانی را برای همگان (چه زنان و چه مردان) ذلیل و "حیوانی" بنامند! و وانمود کنند که اینان والا و برترند و دیگران پست تر و حیوان تر!**

اما برآستی چرا مذاهب، هیچکدام نمی توانند برای لذت بردن و رابطه جنسی (بدون اصل تنازع بقاء و تولید مثل) نقشی قائل شوند؟ آیا انسانهایی که خواهان لذت بردند، حیوانی اند، یا (به معنی عقب ماندگی و ارتجاع) مذهبیهونی که فکر می کنند: حیوانات این چیزها را نمی شناسند؟ و فقط هرجا با هر جفتی جفت گیری می کنند؟

بایستی به اینان گفت (البته چندان هم فایده ائی ندارد) که شما همانقدر از انسان و تمدنهای انسانی بی خبرید که از واقعتهای طبیعی و علوم زیست شناسی!

علم زیست شناسی تفاوت جدی بین رابطه جنسی انسانها و دیگر موجودات تکامل یافته مهره دار بخصوص با شامپانزه ها قائل نیست! ساختار ژنی شامپانزه ها تنها ۲ درصد با ساختار ژنی انسانها متفاوت است! برای همین شامپانزه ها نزدیک ترین نوع موجودات از نظر ژنی و ساختمان بندی جسمی به انسانها هستند! و این بمعنای "حیوانی بودن و یا کم ارزش بودن انسانها نیست" بلکه بمعنای کاملاً طبیعی بودن رفتار و رابطه جنسی همه موجودات بخصوص موجودات پیشرفته و از جمله انسانهاست!

دوما: اصل لذت بردن از رابطه جنسی هم امری منحصر به انسانها نیست! بعنوان مثال حشره ائی بنام *Cacoxenus indagator*

رفتار کاملاً شبیه به رفتار انسانی دارد. جنس نر این حشره خود را به جنس مونث نزدیک می کند، با پاهای جلویی روی شکم جنس ماده می مالد، بعد بالهایش را باز می کند و با تکان دادن بسیار سریع آنان، صدائی بوجود می آورد که بیشتر جنبه جلب علاقه دارد. در صورتی که جنس مونث علاقه ائی از خود نشان دهد، حشره مذکر آلت جنسی مونث را قبل از اینکه حدود ۲۰ دقیقه با او ارتباط جنسی برقرار کند، می لیسد! چیزی بنام تجاوز در میان این حشرات و یا دیگر حیوانات تقریباً مشاهده نشده است (البته در میان مسلمانان و مذهبیهون هر شب میلیونها بار اتفاق می افتد!!).

سوما: در جهان واقعی ما (و نه صوری شما) نه تنها انسانها بلکه حیوانات زیادی ارتباط جنسی خود را تنها بر اساس تولید مثل بنا نگذاشته اند! در میان حیوانات مهره دار بعنوان مثال گاو نر و اسب آنقدر با پاهای خود به اعضای جنسی خود می مالند تا از آلات جنسی آنان مایع اشپرم خارج گردد! میمونها به خاطر دستان تکامل یافته خود (حتی جنس مونث آنان) خود و یکدیگر را ارضاء می کنند! در میان میمونها حتی مشاهده شده است که میمونهای مونث با دیدن و مشاهده آلات جنسی مردان، خود ارضائی می کنند! هم جنس گرایی چه در میان جنس مونث و چه در میان جنس مذکر حیوانات پیشرفته امری است طبیعی (بر خلاف قوانین مذهبی و اسلامی که برای خودشان و مراکز حوزه علمی شان آن را "قانونی" اعلام کرده اند اما برای عموم مردم همراه با مجازات سنگسار و اعدام شده است!)

رابطه هم جنس گرایی در میان سگان (شاید برای همین نجس اند!)، گربه ها، موشها، خرگوشها، بزها، خوکها، شیرها، گوسفندان، گاوان، کبوترها و و تا ماههای متوالی و پشت سرهم مشاهده شده است! رابطه چند سره (هتروسکسوتل) نیز تنها در میان انسانها یافت نمی شود! اینگونه رفتار در میان شیرها و کبوترها و و نیز بوفور مشاهده می شود! فقها، علمای مذهبی و خدمت کاران

علمی آنان بی علت اینگونه نمونه‌ها را مخفی و پنهان نمی‌کنند! و برای دانشمندان و آزاداندیشان حکم مرگ و شکنجه و و صادر نمی‌کنند! آنان بخوبی می‌دانند که سقف مذهبی خانه آنان بشدت ترک برداشته است و تنها با مخفی و سرکوب کردن آزادی و آزاداندیشی است که می‌توانند چند صباحی به نگهداری ساختار جوامع به حالت موجود ادامه دهند!

نمونه هم جنس گرایی، نمونه بسیار روشنی در این است که نه تنها انسانها بلکه حیوانات نیز ارتباط جنسی را تنها برای تنازع بقاء نمی‌خواهند! حالا بایستی از مذهب یون پرسید: که آیا شما عقب افتاده، مرتجع و کوتاه نظرید؟ یا حیوانات و یا انسانهایی که از حیات خود می‌خواهند لذت ببرند؟ و این را حق خود می‌دانند که خود انتخاب کنند و بر اساس "طبیعت خود" می‌خواهند عمل کنند؟ حتی در نزدیکترین گروه حیوانات به انسانها، بونوبوسها (نوعی از شامپانزهها) رابطه جنسی، بخش مهمی از رفتار گروههای اجتماعی این حیوانات را تشکیل می‌دهد! حتی بعد از زد و خورد و دعوا بونوبوسهای نر دست همدیگر را می‌گیرند و از لب همدیگر بوسه می‌گیرند! (کاشکی این مذهب یون آدم نما کمی از اینگونه حیوانات یاد می‌گرفتند و با کمترین ایرادی هزاران انسان و جوان بی‌گناه را به گورستانها نمی‌فرستادند! و انواع شکنجه‌ها، تجاوزات جنسی و روحی جزو برنامه و پایه و اصول اصلی حکومتی شان نبود!!) بعضی مواقع حتی زبان همدیگر را هم می‌مکند! زنان این میمونها همدیگر را ارضاء می‌کنند! و با همدیگر هم خوابگی می‌کنند!

چهارما: این هم حقیقت ندارد که حیوانات هر جا و همیشه جفت گیری میکنند. اما این دلیل بر پابندی به مزخرفاتی بنام عرف و مذهب و یا نزدیکی نسبی آنان به خدای شما نیست. این هم امری است، طبیعی! حیوانات مانند انسانها سیکل مشخصی از نظر فیزیکی برای ایجاد رابطه جنسی دارند (باز هم بر عکس شما که فکر می‌کنید، زنان بایستی همیشه آماده و پذیرای مردانشان باشند!! و یا برای راحتی کارتان چند زن گزینی را اما نه چند مرد گزینی را آزاد اعلام کردید). مثلا شامپانزه‌ها هر پنج تا شش سال آماده جفت گیری می‌باشند! (کاشکی مذهب یون ما هم اینجوری بودند!! جهان کمی از دستشان آرامش بیشتری داشت!) اما هنگامی که آماده می‌باشند، تمام سعی خود را برای حداکثر استفاده از این زمان کوتاه می‌کنند! و برعکس اش طی زمان نگاهت رابطه جنسی مهمی ندارند!

تابوهای جنسی متضاد با اصول طبیعی

تمدن‌های بشری به نسبت رهائی و دوریشان از مذاهب و خرافات مذهبی و به همان نسبت رشد و رونق علوم (و بخصوص علوم طبیعی) درک بهتر و مدرنی‌تری نیز در ارتباط با رابطه جنسی، لذت و تولید مثل پیدا کرده‌اند! رهائی از بند خرافات و تابوهای مذهبی، نگاه و دید دیگری نیز به رابطه جنسی و سکس داده است. از همین روی تمدن می‌تواند نقش مهمی در دید به سکس و رابطه جنسی به انسانها ایفا کند!

امروزه انسانها قادرند آناتومی جسمی- فیزیکی انسانها را تعریف و توضیح بدهند! تمایز جنسی خود را با دیگر موجودات تحقیق کنند. این تفاوتها، امری است طبیعی و فیزیکی! ربطی به پستی و یا خداگونگی انسانها ندارد! زمان هیپات را می‌شناسند! دوران مختلف رشد و افول جسم بشری را تعریف کرده‌اند. برای انسان مشخص کرده‌اند که رابطه جنسی مانند نفس کشیدن، غذا خوردن، خوابیدن، ارتباط اجتماعی، ضروری است! بشریت متمدن متوجه شده است! هم جنس گرا بودن مساوی اعدام شدن آنان نیست! آلت جنسی زن همانقدر به خودش تعلق دارد که آلت جنسی مرد! اگر احتیاج دارد، بایستی امکانش را داشته باشد در آزادی کامل همتای خود را پیدا کند و ایجاد رابطه کند! اصل آزادی در ارتباط جنسی، اصلی مفرد و مجزا از دیگر دست آوردهای انسان پژوهش‌گر و متمدن نیست! آزادی جنسی بخشی از آزادی انتخاب، آزادی در گفتار و رفتار و و انسانهاست. بخشی از امر لاینفک انسانها برای تعیین مسیر زندگی آنهاست! امر من است! امر فرد است! امر خصوصی هر انسانی است!

مجموعه روابط متمدن و انسانی شناخته شده با "خداگونگی انسانها" قابل تعریف نیستند! و لی این روابط نه تنها با مخالفت با اصول و تئوریهای طبیعی نیستند، بلکه عین و در بستر علوم طبیعی جواب گرفته‌اند! مذهب در لایه تابو سازی، انگ و وصله حیوانی زدن به رابطه انتخاب شده انسانها، با وعده مجازاتهای سنگین تنها می‌خواهد جلوی آزادگی و بازگشت انسان به انسان و آزادگی و عظمت واقعی او را بگیرد.

اصل عمومی تمامی جهان عبارت است از: تنازع بقا و واگذاری میراث ژنی هر جنس منحصر بفرد به نسل بعدی خود! بنابر این جفت‌ها جفت گیری می‌کنند، هر وقت موقعیت برای واگذاری و میراث ژنی

وجود داشته باشد! اما هرچقدر موجودی متکامل تر شده باشد، به همان نسبت رابطه بین کمیت و کیفیت جنسی تفاوت پیدا می کند. و ایجاد رابطه جنسی را تنها در بطن تنازع بقا نمی بیند!

هم اکنون در ایالات متحده آمریکا از هر هزار ارتباط جنسی حتی یکی از آنهم برای تنازع بقا و واگذاری ژنی نیست! همانطور که بالاتر هم اشاره کردم این هم تنها مختص جوامع متمدن انسانی نیست! اما ناپستی فراموش کرد و ناگفته گذارد در جوامع حیوانی، حیوانات لافل آزادند پارتنر خود را انتخاب کنند، رابطه جنسی برقرار کنند، هم جنس گرا باشند! ولی در جوامع اسلام زده حتی انسانها از این ابتدائی ترین حقوق حیوانی- انسانی خود نیز محرومند! برآستی جوامع حیوانی از جامعه اسلامی شما متمدن تر و آزادتراند!

نتیجه:

- ۱- کسی مدعی آن نیست که رابطه آزاد ربط مستقیمی به تمدن دارد! اما تمدن، علم و تفکر آزاد کمک می کنند و کرده اند که زنجیرهای اسارت خرافات، تابوها و سنن کهن و عقب افتاده از پای انسانها کنده شوند و بشریت با دید انسانی تر، بهتر و متمایزتری از دیگر جانداران به خودش، به بیولوژی اش، به محیط اش و و بنگرد! این نگرش آگاهانه (در این مورد مشخص) نتیجه اش در درجه اول آزادی در انتخاب، در درجه دوم شناخت طبیعی- ژنتیکی جسم انسان و نگرشی طبیعی تر به خودش و پیرامونش و در درجه سوم حداکثر لذت بردن از زندگی، از انتخاب خود و رابطه آزادانه خودش در پارتنر جوئی و غیره است!
- ۲- مذاهب بدلیل "خداگونه" دانستن و بنابر این قطع انسانها از محیط طبیعی شان، حاضر به شناخت وجود چیز دیگری بغیر از جفت گیری در رابطه با رابطه جنسی نیستند! بنابر این برای آنان لذت بردن از سکس، جواگونئی به احتیاجات جسمی و روحی، معنائی طبیعی و واقعی نمی تواند داشته باشد! برای همین مذاهب برای پر کردن این خلاء، وعده بهشت و لذت بردن (البته برای مردان) را می دهند!
- ۳- با مقایسه جوامع حیوانی با اسلامی به این نتیجه می رسیم که حتی حیوانات در باغ وحشها آزادتر و "طبیعی تر" از انسانها در جوامع اسلامی زندگی می کنند!
- ۴- نمونه هائی مانند هم جنس گرایی، هتروسکسوسئل که بر خلاف سانسور و سرکوب حکومتی هائی مانند جمهوری اسلامی چه در جوامع انسانی و چه در میان دیگر موجودات بوفور یافت می شوند، نشان دهنده آنند که نه تنها انسانها، بلکه حیوانات پیشرفته نیز از ایجاد رابطه جنسی چیز بیشتری از تنازع بقا می خواهند! اسم این کلمه مرموز و ناشناخته برای مذهبیون لذت از سکس و رابطه جنسی می باشد!
- ۵- عدم درک و شناخت طبیعی از انسان و دیگر موجودات در میان مذهبیون و اسلام گرایان و کنترل شدید آنان، آنجا که امکان چنین کاری را دارند، سبب گردیده است که جوامع انسانی رو به فقرا کشیده شوند! و یا لافل چرخهای تمدن و بازگشت انسان به انسان و عظمت بشری کندتر گردد!
- ۶- هم جنس گرایی، رابطه آزاد جنسی آزادانه، انتخاب آزاد، پژوهش و درک آزاد، از واقعیتهای طبیعی، ژنتیکی و و حاصل صدها هزار سال و رشد مغز انسانها در هنگام و بعد از اولوتسیون است! مذهب ماشین سرکوب، مافیای مدرنی است که نقش اصلی آن نه ارج گذاری به انسان و انسانیت (بمعنای خداگونه کردن انسان)، بلکه فرمانبر و گوسفند ساختن از انسانها است. متأسفانه مذهب وسیله و اهرمی اختراع شده موثر برای کنترل و عقب نگهداشتن انسانها است! از همین روی ضروری است که در هر عرصه و در هر برهه نقش مذهب و آثار مخرب آن را برای همگان افشا کنیم! و با آن بشدت برخورد کنیم!
- ۷- رابطه آزاد جنسی یکی از اولیه ترین و طبیعی ترین حقوق انسانهاست! این حقوق طبیعی امر خصوصی هر فرد، چه زن و چه مرد است! دخالت دولت، مذهب، حکومت و حتی خانواده در این امر، بایستی بلافاصله ممنوع گردد!
- ۸- تمدن، انسانیت و علم بما آثار وخیم سرکوب، کنترل احتیاجات جسمی و رابطه مستقیم آن با آرامش و صلح اجتماعی را ثابت کرده است! یکی از نتایج دشمن خوئی در جوامعی مانند ایران نتیجه سرکوب و جلوگیری از ارتباط طبیعی جنسی انسانها با یکدیگر است!

۹- بر اساس آمارهای مختلف سالانه بین ۵۰ هزار تا پانصد هزار زن و دختر بچه مثله می شوند! آثار این عمل کثیف و شدیداً ضد انسانی تا مرگ این زنان بر آنان باقی می ماند؛ شبانه روز میلیونها زن بوسیله مذهبیون بخاطر عدم آزادی در انتخابشان مورد تجاوز جنسی واقع می شوند؛ میلیونها جوان تنها در سراسر ایران (چه مرد و چه زن) سرکوب می شوند! و از اولیه ترین حقوقشان محروم می گردند. و این لیست پایانی ندارد!

وقت آن است که این مرتجعین جوابگوی اعمال و کردار خود و قوانین و فرامین مذاهب خود باشند! اگر انسانها از حقوق اولیه خود استفاده می کنند، در انتخاب خود از آنان اجازه نمی طلبند، این حق طبیعی آنان است! در آخر اینکه این غده های سرطانی (مذاهب اند) که باید شرشان را از پیکر جوامع انسانی کم شوند! و به این وسیله رفاه و آرامش به جوامع انسانی بازگردانده شوند.

پایان

Sir George Gilbert Scott R.A., surveyor to Westminster Abbey, 1849-1878
in: Architectural history, 1980

